

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد
بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

چاردهم جولای 2013

ای مزرعه سبز هستی من!

تو آغازگر ماجرای زندگی من هستی. این کوره راهائی که پیمودنش بر من دشوار بود، با همراهی قدوم تو گذر از خط زمان را در باورم سهل میسازد و در آهنین سرنوشت را به پیشواز فصل خاطره های رنگین، میگشاید. این سرنوشت شاید تا معراج خوشبختیم رساند و یا در قعر بدبختیم کشاند؛ آئینه شفاف حقیقت را به دستم دهد و یا پرده های سیاه کدورت را به رُخم کشد؟ آه! در مسیر راه سرنوشت تنم چون بیدی از شلاق طوفان میهراسد، گاه عطر گلزاران شادمانی به مشامم آشناست و زمانی بوی علفزاران آشفستگی و یأس؛ و اما باورمندم که بی تو نمیتوانم کتاب هستی را بکشایم و بر کوکب اقبال باور بنمایم. هنگامی که هلال مهربانیهایت در چشمم میدرخشد، ستارگان امید، ظلمت هستیم را نور میبخشد. بی تو نمیتوانم زیست. بی تو نمیتوانم مهره های شفاف عشق را در رشته خیال، طرح زیبای زیورم سازم. زمانی که قادر نیستم سپیده حقیقت را روی افق چشمانت نظاره کنم و توانمند دانستن راز قلب و رمز نگاه تو شوم و از خرمن دورنگیهایت خوشه چین غم گردم، دیگر این زندگانی بر ایم جهنمی بیش نیست.

این بار کودک بیگناه چشمان من بیتابانه در جست و جوی عاطفه است و فروغ و رخسندگی حقایق. من در یک تسلیم عمیق چنان غرقم که حس گمشده تصمیم، به ابدیت ناتوانیم میبرد. فهم و دانستن عواطف تو هنوز از لمس ادراک من مستور است. ترا چون سپیده های صاف و روشن میخوایم؛ ترا الماس درخشانی روی حلقه خیالم میخوایم.

من در رودبار سؤالی بی جواب رها شده ام و خرچنگهای تردید قلبم را خراش میکنند و اما باز به سوی تو برمیگردم تا از مرهم چشمانت زخمهایم التیام یابد. ترا باز میخوایم و با تمامی وجودم، دیوانه وار میپرستم. در عمق لحظه های داغ عاشقانه من فقط صدای آرام تو میپیچد که بنای پلی عبور به سمت سرنوشت را برایم به ارمغان می آورد. مرا از هجوم سایه سیاه تردید برهان و دریچه پرنور حقیقت را برویم باز کن.

(ناهد "غزل" غنی زاده)